**رئالیسم،سنت و سنت گرایی**

**روحانی، امیرنصرت**

یکی از زمینه‏هایی که در آن به بررسی«سنت»به عنوان‏ یک موضوع پرداخته می‏شود،حوزه جامعه‏شناسی است. ازاین‏سبب جغامعه‏شناسی می‏کوشد تا براساس واقعیات‏ موجود هر پدیده و نمودها و نقش و کارکرد آن،به توصیف‏ و تحلیل پیرامون آن بپردازد.مقاله حاضر با توجه به آرای‏ جامعه‏شناسانی چون«ماکس‏وبر»به‏ویژه در تبیین رابطه میان‏ پروتستانتیسم و سرمایه‏داری و برخی دیگر از اندیشمندان باه‏ رویکردی جامعه‏شناختی به بررسی«سنت»می‏پردازد.

امیر نصرت روحانی

بررسی‏های اجتماعی پیرامون توسعه،برداشت‏های متفاوتی از پدیده سنت را آشکار می‏سازد.هرچند تفاوت‏های موجود در این‏ زمینه لزوما مفهومی تعارض‏آمیز ندارند.

«سنت»اعم از روش،طریقه و طبیعت است(لغت‏نامه عمید،جلد دوم،ص:1233،امیر کبیر،1362)اما وجود برخی پیچیدگی‏های‏ اساسی در کاربردها و یا کارکردهای سنت،این مفهوم را به لحاظ جامعه‏شناختی فراتر از سبک و یا شیوه زندگی سوق می‏دهد. درباره مفهوم سنت،کژفهمی‏های بسیاری وجود دارد.زیرا غالبا هر جا که از آن بحث می‏شود مراد جامعه سنتی،فرد سنتی و یا دیگر اصلاحاتی است که به نوعی دربردارنده تصویری منفی از سنت‏اند. این نوع داوری‏ها که خصلت ایدئولوژیک مفهوم سنت را نیز بازتاب‏ می‏دهند،درباره اصطلاح مدرن نیز به چشم می‏خورد.به‏عنوان‏مثال، اصطلاحاتی نظیر«متجدد»،«تجددگرا»،منورالفکر و برخی دیگر از مفاهیمی که به شکلی غیر مستقیم برعلیه منتقدین یا مخالفین‏ سنت به‏کار می‏رفته و یا به‏کار می‏روند به‏تمامی بازتاب‏دهنده مضمون‏ فوق الذکر در این رابطه‏اند.

تفسیر فلسفی از سنت امکان نوعی تحلیل جامعه‏شناختی درباره‏ جایگاه سنت و اعتبار واقعی آن در فرایند توسعه اجتماعی را فراهم‏ می‏نماید و نیز این امکان را میسر می‏سازد که در جامعه در حال توسعه‏ تغییراتی برحسب مقتضیات اجتماعی و شرایط بین المللی پدید آورد.بنابراین در برداشت اخیر از سنت نوعی رئالیزم یا واقع‏نگری‏ سیاسی به‏چشم می‏خورد که با بررسی علمی پیوندهای میان سنت‏ و اشکال مختلف مناسبات اجتماعی و با ملاحظه مسئله هژمونی و مشروعیت،امکان پیشرفت در اجتماع را نیز درنظر گیرد.نمونه بارز چنین رویکردی از سنت را مشخصا می‏توان در اثر ارزشمند«ماکس‏ وبر»،جامعه‏شناس نام‏آور آلمانی با عنوان«اخلاق پروتستانتیزم و روحیه سرمایه‏داری»و یا تحقیق باارزش«احمد اشرف»با عنوان‏ «موانع تاریخی رشد سرمایه‏داری در ایران»که با اقتباس از سنت‏ وبری پایه‏ریزی گردید،مشاهده کرد.

وبر در این بررسی می‏کوشد تا برخلاف رویکرد ارتودکسی‏ مارکسیسم سنتی،بنیان‏های معرفتی نظام سرمایه‏داری را به‏مثابه‏ نمونه‏ای ناب از مناسبات جدید شناسایی و بررسی کند.به نظر او اخلاق پروتستانتیزم و کالونیسم با مولفه‏های اعتقادی و دینی مومن‏ مسیحی توانسته است علی‏رغم آن‏چه که مسیحیت تبلیغ می‏نمود به شکل‏گیری و ترویج نظامی اقتصادی و مدرن و با محوریت عقلانیت‏ ابزاری بیانجامد.آن‏چه اهمیت دارد این نکته است که در بررسی و بر دو عنصر به‏ظاهر متناقض به‏نحوی منطقی و ایجابی با یکدیگر ترکیب می‏شوند.منظور از عناصر ظاهرا متناقض،مولفه‏های ایمانی‏ مسیحیت اواخر قرون وسطی و مشخصا فرقه پروتستانتیزم از یک‏سو و عقلانیت ابزاری حاکم بر نظام سرمایه‏داری از دیگرسو است که به‏ دنبال کسب بیشترین سود با کمترین هزینه است.

این ترکیب معرفت‏شناسانه،اهمیت جامعه‏شناختی انکارناپذیری‏ نیز دارد.سرمایه‏داری و عقلانیت حاکم بر آن،پیامد پنهان ایمان‏ دینی است؛زیرا مولفه‏های بنیادی ایمان دینی برخلاف جوهر سرمایه‏ داری مدرن که بر عقلانیت ابزاری استوار است،مبتنی بر شهود قلبی است.این‏دو به لحاظ مفهوی سنخیتی با یکدیگر ندارند اما به‏ مفهوم جامعه‏شناختی می‏توانند به کارکردی واحد و کاملا مشخص‏ بیانجامند.امری که در سده‏های اخیر به شکلی مسالمت‏آمیز و قاطعانه‏ منجر به دگرگونی‏هایی عظیم و بنیادی در ساختار جوامع اروپایی‏ گردید.به‏همین‏سبب ملاحظه جامعه‏شناختی چنین پیوندهایی در بررسی‏های اجتماعی مربوط به سنت و یا مباحث کلی‏تر توسعه مدرن‏ امری تعیین‏کننده است؛اما آمیزه جامعه‏شناختی فوق به‏ویژه از این‏ حیث نیز اهمیت دارد که پروتستانتیزم در کالبد مسیحیت از رمق‏ افتاده کلیسایی قرون وسطا،همچون کورسویی سرشار از امید برای‏ رستگاری مومنان جامعه عمل نمود.امری که فارغ از اتکاء یک‏جانبه‏ دستگاه مذهبی ماقبل آن به داوری‏های ارتدکسی اسقف اعظم،معیار ایمان دینی را شهود فردی می‏دانست.

سنت‏گرایی

به لحاظ تاریخی،ماهیت تغییر یا گرایش به دگرگونی،حاصل‏ نارسایی در مناسبات کهن است.جامعه‏شناسانی که درباره ماهیت‏ جوامع بشری اندیشیده‏اند تحولات اجتماعی را امری گریزناپذیر تفسیر کرده‏اند.به‏عنوان‏مثال،«فردیناند تونیز»مسئله تغییر را در قالب نوعی دوگانگی می‏بیند که در آن اجتماعات بشری از قالبی‏ «گمن‏شافتی»یا جامعه‏ای با تقسیم کار ساده و ابتدایی به وضعیتی‏ «گزلشافتی»که ساختاری پیچیده داشته و نقش‏های اجتماعی افراد در نظامی منظم و هماهنگ تقسیم کار یافته در حرکت است.این‏ سبک از تحلیل که تغییر را پدیده‏ای گریزناپذیر تفسیر می‏نماید در بررسی‏های دیگر متفکرین اجتماعی نیز مطرح است.کارل مارکس، امیل دورکیم و دیگران نیز هریک به‏نوبه‏خود به مسئله تغییر پرداخته‏اند بااین‏حال اهمیت عمده داوری‏های جامعه‏شناختی‏ آن‏ها در رئالیسمی است که در بسیاری از تفسیرهای آنان نسبت‏ به دگرگونی‏های اجتماعی یافت می‏شود.این رئالیزم،دست‏کم در مقطع تاریخی حیات فکری‏شان که آمیخته با تجربه بسیار ناگوار مدرنیته سده‏های 19 و 20 است و در بدبینی‏های دانشمندان اخیر نسبت به آینده فرایندهای تغییر قابل بررسی است.همچنان که‏ ماکس‏وبر نیز اشاره‏ای درباره آینده به‏مثابه قفسی آهنین دارد،چنین‏ داوری‏هایی در تحلیل‏های دیگر بزرگان جامعه‏شناسی نیز دست‏کم‏ تا اواخر سده بیستم قابل پی‏گیری است.بااین‏وجود،آن‏چه رئالیزم‏ آثار و اندیشه اجتماعی آثار را شکل می‏دهد،تمایل آن‏ها به تحلیل‏ واقعیت اجتماعی علی‏رغم گرایش‏های زیباشناسانه آن‏ها است.در واقع این واقعیت که تغییر در کدامین مسیر در حال وقوع است یک‏ امر است و اعمال سلیقه‏های تحلیل‏گر تغییر امری دیگر.

«لوکاچ»در کتاب بسیار خواندنی خود با عنوان«پژوهشی در رئالیزم اروپایی»که تحلیلی در باب جامعه‏شناسی ادبیات نیز هست، رگه‏های رئالیزم را در رمان‏ها و داستان‏های نویسندگان بزرگ‏ جست‏وجو می‏کند.به نظر لوکاچ در آسمان ادبیات اروپا متفکران‏ بسیاری درخشیده‏اند،اما تعداد انگشت‏شماری از آن‏ها را می‏توان‏ به‏عنوان ستارگان آسمان ادبیات تلقی کرد.دراین‏باره لوکاچ خود مشخصا بالزاک را به‏عنوان ستاره آسمان ادبیات معرفی می‏کند. ایده‏ای که با تامل در مضامین رمان دهقانان بالزاک کاملا مشهود است.ملاحظات جامعه‏شناختی لوکاچ در تحلیل رمان دهقانان به‏ لحاظ واقع‏گرایی آموزنده است.رمانی که در آن بالزاک می‏کوشد تا تراژدی اشرافیت زمیندار محکوم به زوال فرانسه سده هجدهم را به‏ نگارش درآورد.

بدین‏سان«بالزاک به‏رغم تدارک پرزحمت و طراحی دقیق خود، چیزی را واقعا در این رمان می‏آورد که درست برخلاف مقصودش‏ بود».به نظر لوکاچ«چیزی که او نشان می‏دهد تراژدی مالکیت‏ اشرافی نیست،بلکه تراژدی خرده مالکان روستایی است.درست‏ همین اختلاف میان قصد و عمل و میان بالزاک سیاست‏اندیش و نویسنده کمدی انسانی است که عظمت تاریخی بالزاک را بنیان‏ می‏نهد»(گئورگ لوکاچ،پژوهشی در رئالیزم اروپایی،ترجمه اکبر افسری،انتشارات علمی فرهنگی،تهران 1373:25).آن چیزی‏ که از بالزاک مردی بزرگ می‏سازد صداقت بی‏شفقت اوست که با آن واقعیت را،حتی اگر بر ضد امیدها،آرزوها و عقایدش باشد بیان‏ می‏کند.«به تعبیر لوکاچ،اگر او موفق می‏شد که خود را فریب دهد، اگر تخیلات آرمانشهری خود را بسان حقیقت می‏پذیرفت و آرزوهای‏ شخصی خود را بسان حقیقت ارائه می‏داد،اکنون دیگر سزاوار اعتنا نبود و به‏حق همچون عده بی‏شماری از رساله‏نویسان،طرفدار سلطنت موروثی و ستایشگران فئودالیسم که معاصران وی نیز بودند، به فراموشی سپرده می‏شد»(همان منبع).

ماکس وبر در تبیین روش‏شناسی خود از همین خط مشی پیروی‏ می‏کند؛آنجا که می‏کوشد بررسی‏های جامعه‏شناختی از واقعیات‏ اجتماعی را،از دخالت دادن ارزش‏ها و سلیقه‏های فردی شخ‏ پژوهش‏گر متمایز سازد(ژولین فروند،جامعه‏شنسی ماکس وبر، ترجمه عبد الحسین نیک‏گهر،نشر رایزن،تهران،1368 نقل‏ به مضمون).وبر در این زمینه،واقع‏گرایی علمی خود را با تفکیک‏ دو مرحله اساسی فرایند تحقیق که خود امری سلیقه‏ای است و بناچار با زیباشناسی فرد پژوهشگر سروکار خواهد داشت و دیگری تبیین‏ مسئله براساس واقعیات موجود است که به نظر او(همچنان که‏ بالزاک در رمان دهقانان عملی می‏سازد)امری قابل اجراست.

در اینجا ملاحظات واقع‏گرایانه-آن‏گونه که وبر و دیگران‏ مدنظر قرار می‏دهند-مواضع سنت به‏عنوان مجموعه‏ای از باورها و ارزش‏های بجای‏مانده از گذشته و سنت‏گرایی به‏مثابه سیستمی‏ ایدئولوژیک را از یکدیگر جدا می‏سازد.هردو مفهوم سنت و سنت‏گرایی به یکسان متکی به ارزش‏ها و باورهای‏گذشته‏اند،با این‏ تفاوت که در سنت‏گرایی،حفظ و تداوم میراث ارزشی گذشتگان‏ به‏مثابه عناصری زنده و معتبر از هستی اجتماعی مورد تاکید قرار می‏گیرد.این موضوع مسائل دشوار ولی پراهمیتی را مطرح می‏سازد. به‏ویژه ازحیث پویایی سیاسی موجود در نظام ارزشی و مسئله تبعیت‏ از هنجارهای اجتماعی که در نوع خود قابل تامل‏اند.

در جامعه‏شناسی سیاسی،مهم‏ترین مسئله در بازتولید ارزشی‏ جامعه عبارت‏است‏از کارایی و مقبولیت که هردو اموری مکمل هم‏ محسوب می‏شوند.این مسئله به‏ویژه برای سیستمی ایدئولوژیک که‏ بر بقای نظام ارزشی برجای‏مانده خویش تاکید می‏ورزد حائز اهمیت‏ است.امروزه یکی از بزرگترین مناقشان موجود در بنیادگرایی را آرمان‏هایی تشکیل می‏دهند که فاقد ارزش و اعتبار عملی هستند. این آرمان‏گرایی دقیقا برخلاف مشی واقع‏گرایانه‏ایست که در رمان‏ دهقانان بالزاک و در موشکافی‏های جامعه‏شناسانه وبر مشاهده‏ می‏شود و درحقیقت با ابرام یک‏سویه بر قابلیت‏های بی‏پشتوانه میراث‏ گذشتگان به‏مثابه آرمانشهرهایی خیال‏پردازانه عمل می‏نمایند